

کشورهای صنعتی و توسعه جهان سوم

۲

پیشنهاد مو'سه پژوهشی میتسوبیشی

پیشنهادی که مو'سه پژوهشی میتسوبیشی برای تأسیس صندوقی به منظور نوآوری زیرساخت اقتصادی جهان ارائه کرد به مراتب عظیمتر و بلندپروازانه‌تر بود. پیشنهاد یاد شده، بر این اندیشه استوار بود که می‌توان از طریق یک برنامه عظیم افزایش سرمایه‌گذاریهای بخش دولتی در سطح جهانی، رکود و ایستایی کنونی در سرمایه‌گذاری و نوآوری تکنولوژیک بخش خصوصی را، برطرف کرد. بر پایه این پیشنهاد، لازم بود که سالانه ۱۳ میلیارد دلار در این راه هزینه شود، که با به حساب آوردن نقش ضرب افزایش، به مبلغی حدود ۲۵ میلیارد دلار در سال خواهد رسید. برآورد شده بود که این هزینه‌ها تا پایان قرن کنونی، بر روی هم به مبلغی معادل ۵۰۰ میلیارد دلار بالغ خواهد شد.

در آغاز، این وجوه به صورت کمکه‌های رسمی برای توسعه خواهد بود که ۵ میلیارد دلار آن به طور مشترک از سوی کشورهای ایالات متحد، آلمان و ژاپن تأمین خواهد شد. ۵ میلیارد دلار دیگر قرار بود به وسیله کشورهای عضو اوپک تأمین شود و ۳ میلیارد دلار باقیمانده را قرار بود دیگر کشورهای صنعتی بپردازند. برای اداره امور این صندوق، لازم بود سازمان جدیدی تأسیس شود. از وجوه این صندوق عمدتاً "برای انجام انواع گوناگونی از پروژه‌های بسیار عظیم" مانند قابل کشت‌ساری بیابانها، ایجاد کارخانه‌های وسیع برای گردآوری انرژی خورشیدی، حفر یک آبراه عظیم سراسر قاره‌ای در نیکاراگوئه و ایجاد آب بندی در تنگه برینگ، استفاده خواهد شد.

طرحی نو برای توسعه جهانی - یک پیشنهاد

اسنادتین برگن و همکاران هلندی وی براساس یک تقسیم‌کار معقولانه بین‌المللی برای کل جهان، خواستار اجرای طرحی نو برای ایجاد اشتغال در سطح جهان شدند. در پیشنهاد آنان، کوشش شده بود تا نیاز به ایجاد تغییرات مناسب ساختاری در صنایع کشورهای صنعتی و نیاز به انتقال عظیم منابع که

● George c. Abbott, " Massive Transfers of Resources," *Intereconomics*
(January/February 1983) PP. 18-27.

در گزارش برانت توصیه شده بود، با دم تملیق شود، از این منابع منتقل شده برای انجام (الف) برنامه‌های زیربنایی بزرگ که تحمل هزینه آن برای هر یک از کشورها به تنهایی سنگین خواهد بود و (ب) برای تأمین بودجه پروژه‌های بهم پیوسته توسعه مناطق روستایی و گسترش صنایع کوچک در کشورهای روبه توسعه، استفاده خواهد شد.

پیشنهاد کشور سوئد

هیئت نمایندگی دائمی سوئد در سازمان ملل نیز ضمن ارائه یک طرح پیشنهادی، از اندیشه انتقال هنگفت منابع به کشورهای جهان سوم جانبداری کرد. این پیشنهاد نیز وجود ظرفیت اضافی و بیکاری در کشورهای توسعه یافته را با نیازهای برآورده نشده کشورهای روبه توسعه و بویژه کشورهای بسیار فقیر، مرتبط دانست. در این پیشنهاد، در مورد هزینه اجرای این برنامه، رقمی ذکر نشده است، اما گفته شده که منابع یاد شده صرف اجرای طرحهای صنعتی شدن در کشورهای روبه توسعه خواهد شد. اجرای طرحهای مذکور در عین حال بر تولید و اشتغال در کشورهای توسعه یافته تأثیری مثبت خواهد داشت و با ممکن ساختن انتقال منابع از بخشهای راکد به بخشهای روبه گسترش، دگرگونی درازمدت در ساختار اقتصاد این کشورها را تسهیل خواهد کرد.

وجوه لازم برای انجام این طرح از محل مازاد اندوخته کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و کشورهای عضو اوپک تأمین خواهد شد. از محل این وجوه، با نرخ بهره تجارتنی به کشورهای روبه توسعه وام داده خواهد شد، و البته می‌توان کوشش کرد تا وامهای یاد شده به آن دسته از کشورها یا بخشها داده شود که از ظرفیت بیشتری در جذب وجوه لازم اعطایی برخوردار باشند. اما در این طرح پیشنهادی، به این نکته نیز اشاره شده است که در درازمدت ممکن است لازم شود به منظور افزایش ظرفیت جذب کشورها و مناطق فقیرتر، از اعطای وام با شرایط آسان استفاده شود.

جریان منابع

پیشنهادهایی که در بالا از آنها یاد شد گرچه در جزئیات با یکدیگر فرق دارند، اما هدف اساسی و مشترک همه آنها این است که کشورهای توسعه یافته را به اقدامی عمده ترغیب کنند. از این رو نخستین پرسشی که شخص می‌باید از خود بپندارد این است که در سالهای اخیر وضع جریان منابع چگونه بوده است؟ سوابق نشان می‌دهد که در طول دهه ۱۹۷۰ سطح انتقال منابع، کاملاً قابل ملاحظه بوده است. در طی دهه هفتاد، خالص کل منابع انتقال یافته، در واقع به بیش از چهار برابر افزایش یافته است. تنها وامهای پرداخت شده، از ۱۱ میلیارد دلار به ۵۵ میلیارد دلار افزایش یافت. جدول زیر، خالص کل منابع دریافت شده از سوی کشورهای روبه توسعه را از همه منابع، در فاصله ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ نشان می‌دهد.

در این بهبود قابل ملاحظه در عملکرد کلی کشورهای توسعه یافته در جهت انتقال منابع به جهان سوم، عواملی چند دخالت داشته‌اند که از آن میان تنها به ذکر دو عامل، بسنده می‌شود: نخست آنکه کشورهای عضو اوپک، بر اثر چهار برابر شدن بهای نفت و نیاز به اینکه مازاد سرمایه حاصل از درآمدهای

جدول - خالص کل منابع دریافتی به وسیله کشورهای روسته توسعه از همه منابع، در فاصله ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ (خالص پرداختیها - به میلیارد دلار)

رقم	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰
کمکهای رسمی برای توسعه	۸/۰۵	۹/۲۹	۹/۸۸	۱۱/۶۲	۱۵/۳۳	۱۹/۳۳	۱۹/۰۲	۲۰/۱۶	۲۳/۷۵	۲۸/۹۱	۳۳/۲۶
	۶/۹۸	۷/۹۶	۸/۲۹	۹/۶۶	۱۳/۵۱	۱۵/۲۹	۱۵/۱۵	۱۵/۱۹	۱۷/۷۵	۲۲/۷۱	۲۰/۷۵
دو جانبه	۱/۰۷	۱/۳۳	۱/۳۹	۱/۹۶	۲/۸۲	۳/۸۴	۳/۸۷	۴/۹۷	۶/۰۰	۶/۳۰	۷/۷۱
چند جانبه	۱۰/۹۲	۱۱/۸۰	۱۳/۳۹	۱۹/۷۵	۱۹/۷۱	۳۴/۳۴	۳۸/۵۷	۴۲/۳۹	۵۶/۰۸	۵۴/۹۵	۵۵/۲۹
تجارتی	۱۰/۲۳	۱۰/۹۰	۱۳/۳۸	۱۸/۲۷	۱۷/۸۸	۳۱/۷۶	۳۵/۸۹	۴۰/۲۵	۵۳/۹۹	۵۰/۹۹	۵۰/۶۹
چند جانبه	۰/۶۹	۰/۹۰	۱/۰۱	۱/۲۸	۱/۸۳	۲/۵۸	۲/۶۸	۲/۹۴	۳/۰۹	۴/۱۶	۴/۸۰
کل دریافتیها	۱۸/۹۸	۲۱/۰۹	۲۳/۱۷	۳۱/۳۷	۳۵/۰۴	۵۳/۶۷	۵۷/۵۹	۶۳/۳۵	۷۹/۸۳	۸۳/۸۶	۸۸/۹۵

مأخذ: OECD (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی)

نفتی خویش را دوباره به جریان بیاورند، انتقال منابع خود به کشورهای روبه توسعه را افزایش دادند. دوم آنکه اثرات تورم جهانی، به ویژه از سال ۱۹۷۵ به این سو، سبب افزایشی صرفاً "پولی" در ارقام مربوط شده است. حتی با وجود در نظر گرفتن دو عامل یاد شده، بنابه برآورد سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، خالص کل جریان منابع خارجی در طول سالهای دهه هفتاد، به معنی واقعی، سالانه بین ۵ تا ۶ درصد افزایش داشته است.

این امر سبب شده که کسری حساب جاری نسبت به تولید ناخالص ملی (GNP) به نحوی قابل ملاحظه بیشتر باشد. به سخن دیگر، دهه ۱۹۷۰ شاهد افزایش قابل ملاحظه‌ای در واردات سرمایه از سوی کشورهای روبه توسعه بوده است.

از این رو، چنین می‌نماید که درخواست انتقال منابع هنگفت به کشورهای جهان سوم، در واقع تقاضایی است برای آنکه منابع هنگفت بیشتری در اختیار کشورهای نامبرده گذاشته شود. با توجه به اینکه انسان کدام یک از پیشنهادها را برگزیند، منابع درخواستی از ۳ تا ۵ میلیارد دلار در سال (که در عرض ۳ تا ۵ سال کلاً به مبلغ ۱۵ میلیارد دلار بالغ خواهد شد) تا ۱۶ یا ۲۰ میلیارد دلار در هر سال و حداکثر معادل ۲۰۰ میلیارد دلار در عرض ۱۰ سال را شامل می‌شود. پیشنهاد ژاپن، حتی از حدود این مبالغ نیز فراتر می‌رود و هزینه کردن مبلغی در حدود ۵۰۰ میلیارد دلار تا پایان قرن حاضر را توصیه می‌کند. دقت در جزئیات پیشنهادهای مورد بحث، نشان می‌دهد که عرضه کنندگان آنها درک و دریافت روشنی از ماهیت مسئله ندارند. برای مثال، آیا هزینه کردن سالانه ۳ تا ۴ میلیارد دلار بیشتر، می‌توانست تغییر قابل توجهی در خط سیر رکود اقتصادی پدید آورد؟ تردید نیست که هواداران پیشنهاد ونزوئلا و ژاپن، نظری عکس این خواهند داشت.

بار دیگر به این پرسش باز می‌گردیم که آیا مسئله ناشی از ناکافی بودن تقاضا در سطح جهانی است یا اینکه به بخشهای خاص مربوط می‌شود؟ اگر شق دوم درست باشد، در آن صورت آیا معقولانه‌تر نیست که خواستار آن شویم که به جای افزایش خالص وجوه پرداختی، منابع موجود به نحو کارآمدتر و صحیح‌تری تخصیص داده شود؟ به سخن دیگر، منابع را از صنایع روبه افول به سوی صنایعی که از امکان رشد بیشتری برخوردارند سوق دهیم و از این راه، اقتصاد را از رکود بیرون بکشیم؟ گذشته از این، آیا درخواست اینکه منابع در عرض مدت ده سال دوبرابر شود، و این حدوداً همان چیزی است که در پیشنهاد ونزوئلا مطرح شده است، واقع بینانه است؟ این منابع اضافی از کجا تأمین خواهد شد؟ نمی‌توان همواره چنین فرض کرد که کشورهای عضو اوپک آماده خواهند بود که بار اصلی پرداخت این منابع را بر دوش کشند. شرایط بازار بین‌المللی نفت در چندین سال اخیر، به کلی دگرگون شده است. اگر چه کشورهای عضو اوپک در حساب جاری خود همچنان مبالغ قابل ملاحظه‌ای مازاد سرمایه ذخیره می‌کنند، اما نگرش و روش ایشان نسبت به مسئله دوباره به جریان انداختن سرمایه مازاد، تغییر یافته است. همچنین این کشورها در مورد اینکه اولویتها و مسائل اقتصاد بین‌المللی کدام است، اکنون به نحو متفاوتی می‌اندیشند.

برای مثال، این کشورها ناگزیرند که از سرمایه‌گذاریهای بین‌المللی خویش حفاظت کنند. این

بدان معنی است که می‌باید داراییهای خود را در کشورهای توسعه یافته دارای اقتصاد آزاد افزایش دهند و متنوع سازند و نه در کشورهای روبه توسعه که ظرفیت جذب سرمایه در آنها پایین است و فاقد فضای مناسب و ضمانتهای لازم برای سرمایه‌گذاری هستند. بنابراین، هرگونه افزایش عمده در جریان منابع، احتمالاً "به سوی کشورهای توسعه یافته و چند کشور دارای درآمد متوسط و بالا که از رشد سریع برخوردارند، سرازیر خواهد شد؛ و یقین است که اکثریت کشورهای روبه توسعه که بیش از همه نیازمند به کسب منابع اضافی درازمدت با شرایط آسان هستند، از این رهگذر نصیبی نخواهند برد.

افزون بر این، دلیلی ندارد که کشورهای عضو اوپک با افزایش عمده در انتقال منابع به کشورهای روبه توسعه، موافقت کنند. کمک این کشورها به عنوان یک گروه، هم اکنون از رقم یک درصد که در سطح بین‌المللی مورد توافق قرار گرفته، بیشتر است. بنابراین، این کشورها می‌توانند ادعا کنند که به تعهدات اخلاقی خویش عمل کرده‌اند و اینک بر عهده کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) است که برای کمک به کشورهای فقیر تلاش بیشتری از خود نشان دهند. اما کشورهای عضو OECD در حال حاضر بیش از ۷۰ درصد از کل منابعی را که به سوی کشورهای روبه توسعه و نهادهای چندجانبه پرداخت و ام جریان دارد، تأمین می‌کنند. بر این اساس، کشورهای عضو OECD می‌توانند استدلال کنند که هم اکنون سهم فوق‌العاده‌ای از بار تأمین منابع برای کشورهای روبه توسعه بردوش ایشان قرار دارد، و این کشورهای عضو اوپک هستند که به عنوان برنده اصلی دو بحران نفتی گذشته، می‌باید تلاش بیشتری در جهت کمک به کشورهای فقیر از خود نشان دهند.

نیازی به ادامه بحث درباره این نکات نیست، تنها کافی است از ذکر مطالب فوق این واقعیت روشن شود که از دیدگاه کشورهای تأمین‌کننده منابع، پیشنهاد های ارائه شده قطعاً "در سطح بین‌المللی، از نظر سیاسی با مسائل جدی متعددی مواجه خواهد شد. حتی اگر انسان فرض کند که چنین مسائلی در کار نخواهد بود، باز مسائل لاینحلی وجود خواهد داشت، همچون تعیین ترکیب منابع جدید؛ و اینکه چه کسی تقسیم منابع میان بخش عمومی و بخش خصوصی را بر عهده خواهد گرفت؛ چه کسی چه مبلغی دریافت می‌دارد و برای چه مقاصدی؛ آیا وجوه پرداختی برای جبران کسری تراز پرداختها خواهد بود یا برای کمک به اجرای پروژه‌ها و برنامه‌ها؛ یا برای پرداخت بدهیهای عقب‌افتاده و یا چه چیز دیگری؟ نمی‌توان فرض را بر این گذاشت که این پرسشها در موقع خود، پاسخ مناسب خویش را خواهند یافت. معیار کارآیی در تخصیص منابع، موانع مالی و نیازمندیهای مالی، تخصیص منابع به بخشها و عدالت اجتماعی قطعاً با ملاحظات سیاسی و دیپلماتیک متعارض خواهد بود. از این رو، از همان آغاز، دستورالعملها و معیارها می‌باید روشن و معین باشد. هیچیک از پیشنهاد های ارائه شده، در این زمینه کمکی عرضه نمی‌دارد.

نظریه اقتصادی کینز و توسعه بین‌المللی

از نظر تئوریک، اندیشه یک ابزار ضد دوری برای انگیزتن تقاضا، سخت مطلوب است. از نظر مفاهیم اقتصادی، کاملاً "معقول است که منابع به جای آنکه عاطل و بلااستفاده بمانند و یا کمتر از توان

خود به کار گرفته شوند، در جهت سود و فایده، دو جانبه کشورهای کمک دهنده و دریافت کننده کمک، به کار آیند. اما همین که از این ملاحظه کلی فراتر رویم، با انواع و اقسام مشکلات آزار دهنده مواجه می شویم. نخست آنکه، فرض بر این نهاده می شود که صنایع دچار رکود در کشورهای توسعه یافته، همان نوع کالاهای سرمایه ای را تولید می کنند که برای توسعه مورد نیاز است؛ و دیگر آنکه، سقوط تقاضای داخلی را می توان به آسانی با انتقال قدرت خرید به کشورهای روبه توسعه، چاره کرد و موجبات افزایش آن را بدین وسیله فراهم ساخت.

این نظر، چیزی جز ساده جلوه دادن واقعیات عینی نیست. در واقع، الگوی کلی تقاضا در مورد این دو گروه از کشورها، متفاوت است و نوع کالاهایی که برای صادرات موجود است، لزوماً همانهایی نخواهد بود که از طریق انتقال منابع هنگفت، صادر خواهد شد. برای مثال، هماکنون در صنایع کشتی سازی کشورهای توسعه یافته کسادی قابل ملاحظه ای وجود دارد که ناشی از نوسانات کوتاه مدت دوری در تقاضا، نیست بلکه کلاً "نتیجه" وجود ظرفیت اضافی و عرضه اضافی در این صنعت است. تلاش برای کاهش این ظرفیت اضافی از راه برانگیختن تقاضای کشورهای روبه توسعه برای خرید کشتی و کشتی سازی می تواند تعداد زیادی کشتیهای ناخواسته و نامناسب را روی دست این کشورها بگذارد و در عین حال سبب افزایش تولید بازم بیشتر در این صنعت شود. از سوی دیگر، اگر مفادیر هنگفتی از منابع "آزاد" (یعنی بدون قید و شرط) به کشورهای روبه توسعه منتقل شود، هیچ تضمینی وجود ندارد که صنعت کشتی سازی از این رهگذر سود خواهد برد.

گذشته از این، از نظر الگوی تقاضا برای واردات، در میان کشورهای روبه توسعه تنوع قابل ملاحظه ای وجود دارد و سخن گفتن به صورت کلیات، کافی نیست. به خوبی روشن است که الگوی تقاضا برای واردات، در آن دسته از کشورهای روبه توسعه که از درآمد بالایی برخوردارند، با مثلاً "الگوی تقاضا برای واردات کشورهای کم توسعه، فرق دارد. کشورهای گروه نخست، بویژه آنهایی که بخشهای صنعتی توسعه یافته دارند و صادراتشان به سرعت روبه افزایش است احتمالاً می توانند واردات خود را افزایش داده و اضافه تولید کشورهای توسعه یافته را، بی آنکه به اقتصاد داخلی خودشان فشار چندانی وارد آید، جذب کنند. کشورهای گروه دوم از آنجا که عمدتاً "صادرکننده" محصولات کشاورزی می باشند، از نظر درآمدهای حاصل از صادرات خود، هر سال با نوسانات گسترده ای مواجه هستند. این وضع به نوبه خود توانایی ایشان را در مورد برنامه ریزی برای توسعه خویش و یا جذب مقادیر هنگفت سرمایه های ورودی، به شدت محدود می سازد. بنابراین، می باید معلوم باشد که کدام کشورها، بخشها و صنایع، از این طرح بهره مند خواهند شد. و آیا آنهایی که انتخاب می شوند، از نظر توان بالقوه، ضد دوری خود، مناسبند؛ و سود حاصله، در داخل کشور و در میان بخشها و صنایع، چگونه توزیع خواهد شد؟ خلاصه آنکه درباره کشورهای بی که قرار است از این طرح بهره مند شوند، اطلاعاتی به مراتب بیش از آنکه اکنون در دست است، می باید فراهم شود. در غیر این صورت، احتمال آن هست که در نهایت، فرایند توسعه به صورتی مسخ شده در آید و این طرح در دستیابی به مقاصد خود شکست بخورد.

سومین نکته آنکه، اجرای این طرح در واقع، به حمایت از صنایع روبه زوال در کشورهای توسعه

یافته منجر خواهد شد. در این کشورها، بخشی از انحطاط صنایع، بی‌تردید ناشی از رکود جهانی کنونی است. اما بخش عمده انحطاط یاد شده، به سبب صناعی است که به اصطلاح "عمر سودمند خود را پشت سر نهاده‌اند". این صنایع کارآمد نیستند، بازارهای خود را از دست داده‌اند و با سیاستهای صنعتی و بازرگانی بازدارنده دست‌به‌گریبانند. دست زدن به اقدامات ضد دوری به منظور برانگیختن تقاضا برای تولیدات اینگونه صنایع، در واقع در حکم حمایت از صنایع "پیر و فرسوده" خواهد بود. ادامه حمایت از این صنایع، سبب خواهد شد که منابع لازم برای تجدید حیات و نوسازی زیربنای صنعتی برای ایجاد رفاه و تنعم آینده، در راه بهبودهای صرف شود. لازم است که سود حاصل از اقدامات ضد دوری کوتاه مدت، در مقایسه با نیاز به تغییرات ساختاری درازمدت، سنجیده شود. نمی‌توان چنین فرض کرد که این دو، یکسان و به یک معنا هستند.

اکثر پیشنهاد های یاد شده می‌کوشند با پیوسته دانستن این دو، از رویارویی با این مسئله شانه خالی کنند. فرض ایشان بر این است که سیاستهای ضد دوری و تنظیم و کنترل تقاضا بر حسب نظریه اقتصادی کینز، از طریق اعمال سیاست ایجادکار و قوه خرید، سبب دگرگونیهای ساختاری و توسعه درازمدت خواهد شد. بدین سان، دایره تحلیل کامل می‌شود؛ یعنی به‌زعم تنظیم کنندگان این پیشنهادها، توسعه اقتصادی چیزی نیست مگر همان رشته اقدامات کوتاه مدت ضد دوری به منظور تنظیم و اداره کردن اقتصاد داخلی. به عبارت دیگر، نظریه اقتصادی کینز و توسعه اقتصادی، دارای معنی و مفهوم واحدی هستند.

این نظر گذشته از آنکه از دیدگاه منطق، متناقض است، هیچ مدرکی نیز در واقع در دست نیست که نشان دهد به کار گماردن مردم به انجام کارهایی چون چاله‌کندن و سپس دوباره پرکردن چاله‌ها (یکی از مثالهای معروف اعمال سیاست ایجادکار و قوه خرید در نظریه اقتصادی کینز) لزوماً به توسعه اقتصادی خواهد انجامید. ایجاد مشاغل، مانند تمامی دیگر فعالیتهای اقتصادی، می‌باید به اهداف و مقاصد نهایی معینی مرتبط باشد. البته این سخن به معنی آن نیست که در کشورهای روبه توسعه بیکاری وجود ندارد، بلکه منظور آن است که پیشنهاد دهندگان در مورد شالوده فکری و نتایج عملی پیشنهاد های خود به قدر کافی دقت و تعمق به کار نبسته‌اند.

نکته چهارم آنکه پیشنهاد های ارائه شده می‌تواند در پاره‌ای محافل چنین تعبیر شود، و یحتمل چنین تعبیری نیز از آنها خواهد شد، که کشورهای توسعه یافته می‌خواهند بدین وسیله صنایع بیمار خود را به هزینه کشورهای روبه توسعه، سرپا نگهدارند و الگوی تقاضا برای واردات این کشورها را زیر نفوذ خویش درآورند. همچنین این نکته نیز روشن نیست که آیا نوسازی ساختار صنایع در کشورهای توسعه یافته، برای کشورهای روبه توسعه سودمند خواهد بود یا نه؛ و اگر سودمند است، از چه طریقی؟ اگر قرار باشد منابع، از صنایع روبه زوال به سوی صنایع پویا و سودآور سوق داده شود، در آن صورت، بهره‌وران اصلی، کشورهای توسعه یافته خواهند بود و نه کشورهای روبه توسعه. صنایع جدید سرمایه‌بر و تکنولوژی‌بر در جهت برآوردن تقاضاهای کشورهای روبه توسعه عمل نخواهند کرد. افزون بر این، بین‌المللی شدن تولید که در پیشنهاد های ارائه شده توصیه شده است، خود بر تقسیم بین‌المللی کار و نظریه برتری نسبی استوار است که بسیاری از کشورهای روبه توسعه، آن را علت توسعه نیافتگی و وابستگی کنونی خود

کتابخانه شخصی
اسد کار

به شمار می‌آورند .

نکته پنجم ، مسأله زمان است . اجرای طرحی به این بزرگی و گستردگی نیاز به زمان دارد . لازم است پروژه‌ها طراحی شوند ، مطالعات امکان‌سنجی انجام شود ، وجوه لازم تصویب شود ، مذاکرات صورت گیرد و جز اینها . به نظر می‌رسد که در پیشنهادهای ارائه شده فرض بر این است که (الف) ذخیره‌های از طرحهای سرمایه‌گذاری در کشورهای روبه‌توسعه به‌طور آماده وجود دارد که در انتظار به اجرا درآمدن به‌سز می‌برند و (ب) کشورهای یاد شده از ظرفیت جذب سرمایه بسیار بالایی برخوردارند و یا در هر حال ، این ظرفیت در حدی است که می‌تواند با تغییر و گسترش ، مقادیر هنگفتی از سرمایه‌های ورودی برای سرمایه‌گذاری را ، به خود بپذیرد .

هیچ یک از این فرضها معتبر نیست ، در مورد ادعای اینکه ذخیره‌های از پروژه‌های سرمایه‌گذاری وجود دارد که آماده به اجرا درآمدن است ، ناگزیر باید فرض کرد که این پروژه‌ها از نظر اولویت و پیمان بازدهی ، به مراتب پایینتر از پروژه‌هایی هستند که هم اکنون به اجرا درآمده‌اند . چه اگر جز این باشد ، بدین معنی است که اولویت‌های کنونی برای توسعه ، جملگی اشتباه است و منابع با ارزش در جایی نامناسب به‌کار گرفته شده‌است . همچنین ادعای یاد شده می‌تواند به معنی آن باشد که به میزان سرمایه موجود ، پروژه هم فراهم خواهد شد . نکته اصلی در اینجا آن است که مفهوم ظرفیت جذب ، نامشخصتر از آن است که سنگینی بار اقدامی عمده در زمینه خط‌مشی سیاسی یا اقتصادی بین‌المللی را تحمل کند .

پروژه‌های سرمایه‌گذاری که در پیشنهادهای ارائه شده ، به عنوان نامزدهای احتمالی برای اعطای اعتبار معرفی شده‌اند (برای مثال ، پروژه‌های تولید و عرضه انرژی) آشکارا بیشتر به سود کشورهای توسعه یافته است . اما حتی اگر بتوان این طرح را به موقع آغاز کرد و در نتیجه ، یک جنبش ضد دوری ایجاد نمود ، باز این مسأله وجود خواهد داشت که این طرح را چگونه و در چه هنگام می‌توان متوقف ساخت ؟ آیا می‌توان بدون پدید آوردن پیامدهای جدی اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی برای کشورهای روبه‌توسعه ، چنین کاری کرد ؟ انجام این کار در وقت نامناسب می‌تواند سبب افزایش تورم در سطح بین‌المللی شود و این چیزی است که کشورهای توسعه یافته تلاش دارند به هر قیمت که شده از آن اجتناب شود .

حاصل سخن

و سرانجام آنکه ، آخرین باری که چیزی همانند این طرح ، به اجرا درآمد ، به شکست مفتضحی انجامید . "لایحه توسعه مستعمرات" که در سال ۱۹۲۹ از مجلس انگلستان گذشت درست به همین دلایل که اکنون برای توجیه انتقال منابع ارائه می‌شود ، تصویب شد . مقصود از تصویب لایحه یاد شده آن بود که هم صادرات انگلستان افزایش یابد و برای بیکاران مناطق دچار رکود ، ایجاد شغل شود و هم اینکه به توسعه کشاورزی و صنایع در مستعمرات کمک شود . و از این راه ، بازرگانی انگلستان رونق یابد . این لایحه به اندازه‌ای برای منافع انگلستان حیاتی تشخیص داده شد که در بعدازظهر یک روز جمعه آن را به سرعت در مجلس به بحث گذاشتند و نمایندگان موافق و مخالف ، هر دو پیوسته بر دو سویه بودن سودمندی آن تأکید ورزیدند .

اما هنگامی که این لایحه از تصویب مجلس گذشت، وضع روبه وخامت نهاد. به رغم درخواستهای مکرر وزارت دارایی انگلستان برای انجام سریع، مستعمرات چندان استقبال گرمی از این طرح نشان ندادند و بنابراین، آن افزایش چشمگیر در صادرات انگلیس، و با حل مشکل بیکاری که موزد انتظار بود، رخ نداد. آن دسته از مستعمرات که تلاش کردند از این طرح استفاده کامل کنند، بدهیهای هنگفت به بار آوردند. با تشدید بحران اقتصادی، از ابعاد این برنامه کاسته شد و در نهایت، بروز جنگ، آن را متوقف ساخت.

در طی یازده سالی که قانون یاد شده به اجرا گذاشته شد، ۵۹۶ فقره طرح که هزینه‌ای بالغ بر ۱۹ میلیون لیره را شامل می‌شد، برای دریافت کمک مالی پیشنهاد شد. اما در عمل، وجوه پرداختی کمتر از یک سوم این مبلغ بود. با توجه به کل مبالغ بازپرداخت شده که معادل ۳۷٪ از کل وامهای پرداختی بود، مبلغی که مورد استفاده مستعمرات قرار گرفت به مراتب کمتر از آن بود که در آغاز پیش‌بینی شده بود. در واقع، پاره‌ای از آگاهان چنین نتیجه گرفتند که قانون یاد شده نه تنها در رسیدن به تمامی اهداف خود با شکست روبرو شد، بلکه ممکن است مانع توسعه اقتصادی مستعمرات نیز شده باشد.

سرانجام، اشتباهات این سیاست غلط، با صورت‌بندی سیاست جدید برای توسعه مستعمرات، کنار زده شد و تصمیم گرفته شد برای اجرای پروژه‌هایی به منظور توسعه منابع طبیعی مستعمرات، و افزایش رفاه ملتهای آنها، کمک مالی پرداخت شود. بدین سان، در عمل ثابت شد که اندیشه کمک به مستعمرات و از این راه، کمک به تجدید حیات اقتصاد داخلی کشور کمک دهنده، تصور باطلی بیش نیست. به رغم درسهای عبرت‌انگیز تاریخ، اکنون چنین می‌نماید که کشورهای توسعه‌یافته قصد آن دارند که این اشتباه را بار دیگر تکرار کنند.

هنگامی که اقتصاد جهانی از رکود کنونی بیرون آید، یکی از دلایل عمده درخواست انتقال منابع هنگفت در اوضاع کنونی، از میان خواهد رفت و کشورهای روبه توسعه همچنان با مشکلات خود دست به گریبان خواهند بود. در پیش گرفتن اقدامات ضد دوری، براساس ضروری است. همچنین انتقال منابع هنگفت نیز ضرورت دارد. اما در هر مورد، اساس کار متفاوت است و درست نیست که تلاش شود این دو را باهم بیامیزیم. چندیابی از کشورهای روبه توسعه ممکن است از این طرح سود برند، اما بیشترین تعداد کشورهای روبه توسعه، و به ویژه کشورهای فقیرتر، از این طرح زیان خواهند دید. از این رو، این دسته از کشورها نمی‌باید اجازه دهند که منافع آنها نادیده گرفته شود. بحث بر سر انتقال منابع هنگفت برای پرداخت بدهیها و برای مقاصد توسعه است و نه برای حمایت از صنایع پیر و فرسوده و دگرگونیهای ساختاری در کشورهای توسعه یافته.

□